اخبار صحنه

انصراف از «قدم زدن روی ابر با چشمان بسته»

بنابر گزارش سایت ایران‌تئاتر آروند دشت‌آرای کارگردان نمایش «قدم زدن روی ابر با چشمان بسته» به دلیل مشکلات کیفی طی نامه‌ای به مدیر هنری مجموعه تئاترشهر، از اجرای این نمایش اعلام انصراف کرد. گفتنی است قرار است نمایش «محرم زنده است» به کارگردانی یعقوب صدیق‌جمالی از تبریز به جای نمایش «قدم زدن روی ابر با چشمان بسته» در تالار قشقایی طی روزهای آتی روی صحنه برود.

ضرورت توجه به تئاتر شهرستان‌ها

تئاتر یک رویداد و کالای فرهنگی است که برای بهره‌گیری بهتر از آن باید همه متولیان فرهنگی دست به دست یکدیگر داده و از استمرار اجراهای حرفه‌ای در تمام کشور حمایت کنند. پری صابری نویسنده و کارگردان پیشکسوت تئاتر ضمن ضروری قلمداد کردن اجرای گروه‌های حرفه‌ای در شهرستان‌های کشور در گفت‌وگو با سایت ایران تئاتر گفت: «سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی روی چنین اجراهایی به تنهایی از عهده دست‌اندرکاران تئاتر ساخته نیست بلکه باید دولت در آن نقش اساسی داشته باشد. برای مثال سازمان میراث فرهنگی و گردشگری می‌تواند میراث ادبی، هنری و فرهنگی کشور را به مردم کشور و جهان معرفی کند. چرا که از اجرای میراث ادبی در کنار میراث معماری قطعاً نتایج بهتری به دست می‌آید.» وی با یادآوری اجرای «رند خلوت‌نشین» در مزار حافظ و استقبال بی‌نظیر تماشاگران از این اجرا تاکید کرد: «می‌توانیم اجراهای اسطوره‌ای، تاریخی و ادبی و عرفانی کشورمان را در بناهای تاریخی ثبت شده و مربوط به فضای نمایش، اجرا کنیم. این کار شدنی است و شرایط آب و هوایی سرزمین‌مان نیز این امکان را به ما می‌دهد. به راحتی می‌توانیم از شش ماه سال برای اجرا در بناهای تاریخی استفاده کنیم و بر بخشی از جنبه‌های تبلیغی و جهانگردی آن نیز تاثیر بگذاریم.» صابری با یادآوری تجربه اجرا در کاخ موزه سعدآباد گفت: «باید همدلی بین ارگان‌های کشور به وجود بیاید و این شکل قبیله‌ای عمل کردن کنار گذاشته شود. به یاد داشته باشیم ما همه عضو یک قبیله بزرگیم به نام ایران.» کارگردان نمایش «لیلی و مجنون» ضمن اعلام آمادگی اجرای این نمایش در شهرستان‌ها، به بررسی وضعیت سرمایه‌گذاری در تئاتر پرداخت و گفت: «در سرمایه‌گذاری برای یک کالای فرهنگی همچون تئاتر نباید به ۴۰ اجرای آن بسنده کنیم. در تمام دنیا اجراهای تئاتر به صورت دوره‌ای بین شهرها اتفاق می‌افتد. نمایشی که سه یا چهار ماه تمرین شده امکان دارد دو یا سه سال به اجرای خود ادامه دهد. بنابراین برای رسیدن به مرحله‌ای که بازگشت سرمایه را به همراه داشته باشد، یک ارتباط منسجم لازم است. ارتباط‌های بریده‌بریده نتیجه‌ای ندارد. باید برای یک جریان فرهنگی، درها را باز کرد و از قلعه‌ای به نام «تهران» بیرون رفت.»

داوود رشیدی در «زمین مقدس»

«زمین مقدس» نوشته و کار ایوب آقاخانی با بازی داوود رشیدی مردادماه در تالار قشقایی اجرا می‌شود. به گزارش ایسنا، «زمین مقدس» درباره مواجهه، مکالمه، مشاجره و مفاهمه دو نسل متفاوت در بستر تاریخ، سیاست، دروغ و عشق است. این نمایشنامه پیش از این قرار بود در بیست و سومین جشنواره تئاتر فجر نیز اجرا شود و قرار بود توسط نادر برهانی‌مرند اجرا شود. در این نمایش که در حال حاضر در مرحله پیش‌تولید است، بازیگرانی چون داوود رشیدی و افسانه ماهیان نقش‌آفرینی می‌کنند و آقاخانی قصد دارد تا برای یکی از نقش‌ها که فقط صدایش پخش می‌شود، از همسا روستا دعوت کند.

اعزام گروه‌های تئاتری به خارج

بنا به گزارش سایت ایران‌تئاتر، نمایش‌های «عروسی خون» به کارگردانی امیر دژاکام و «تارتوف» به کارگردانی محمد رحمانیان با حمایت مرکز از ۲۶ اردیبهشت‌ماه تا ۹ خردادماه سال جاری در حاشیه برگزاری چهارمین کنفرانس بین‌المللی کارگردانان مدارس هنری فیلیپین اجرا خواهند شد. نمایش «هشت لحظه» به کارگردانی زهرا صبری نیز از ۱۰ تا ۲۱ خردادماه با حمایت مرکز در جشنواره جهانی هنرهای عروسکی جمهوری چک به اجرا درخواهد آمد. چیستا یثربی هم با نمایش «جنایت و مکافات» از ۲۸ اردیبهشت تا ۴ خردادماه سال جاری با حمایت مرکز در جشنواره کلاسیک روسیه اجرا خواهد داشت. برهمین اساس، نمایش «فنز» به کارگردانی محمد رحمانیان از ۱۶ تا ۲۱ خردادماه سال جاری بدون حمایت مرکز در شهرهای تورنتو و ونکوور کانادا اجرا دارد. نمایش‌های «دو متر در دو متر جنگ» به کارگردانی نیما دهقان، «تنها خدا می‌تواند مرا بیدار کند» به کارگردانی محمد عاقبتی و «واقعیت اینه که خورشید دور ما می‌گرده» به کارگردانی سیامک احصایی بدون حمایت مرکز در جشنواره فرایبورگ آلمان اجرا خواهند شد. این جشنواره ۲۵ خردادماه سال جاری آغاز شده و ۴ تیرماه خاتمه خواهد یافت. بنا بر این گزارش، نمایش‌های «اترارنامه» به کارگردانی اصغر خلیلی و «کبوتری ناگهان» به کارگردانی عباس غفاری در ماه آگوست و نمایش «واقعیت اینه که خورشید دور ما می‌گرده» به کارگردانی سیامک احصایی در ماه اکتبر بدون حمایت مرکز در آلمان اجرا خواهند داشت. سفر این سه نمایش به دعوت گروه روهر صورت خواهد پذیرفت.

گفت‌وگو با واسلاو هاول نمایشنامه نویس

دردسرهای نوشتن

مایکل بونجیووانی

ترجمه: مجتبی پورمحسن

رئیس جمهور سابق جمهوری چک نمایشنامه‌نویسی است که برای آزادی مبارزه می‌کند. او به عنوان نویسنده مخالف از چنان شهرتی برخوردار شد که در ۲۹ دسامبر سال ۱۹۸۹ به عنوان رئیس جمهور انتخاب و به عنوان نماد انقلاب صلح آمیز کشورش شناخته شد. در سال ۱۹۶۸ پس از پایان بی‌رحمانه «بهار پراگ» که واسلاو هاول نقشی اساسی در آن داشت، اجرای نمایش‌های او از جمله نمایش‌های سه‌گانه او شامل «گفت وگو»، «یک چشم‌انداز خصوصی» و «اعتراض» (۱۹۷۶-۱۹۷۵) در چکسلواکی ممنوع شد در حالی که در بسیاری از کشورهای جهان به روی صحنه رفته بود. او به خاطر دفاع از حقوق بشر و مقاومت در برابر ظلم بارها بازداشت شد و پنج سال را در زندان گذراند. این گفت وگو که سی‌ام ژوئن سال ۱۹۸۹ در وضعیتی نیمه مخفی در خانه واسلاو هاول در نزدیکی پراگ انجام شد اینک (۲۰۰۱) برای نخستین بار منتشر می‌شود. ما این گفت وگو را به عنوان سندی استثنایی از آن دوره منتشر می‌کنیم. هفته‌ها پیش از آنکه نمایشنامه‌نویس درگیر زیر تیغ سانسور به مرکز صحنه برود. هاول تا چند سال پیش رئیس جمهور کشورش بود اما پس از آن سیاست را کنار گذاشت تا بار دیگر به حرفه اصلی‌اش یعنی نمایشنامه‌نویسی بپردازد.

■این گفت وگو در فضای عجیبی انجام می‌شود. شما تحت نظر هستید. با این حال بدون هیچگونه ملاحظه کاری حرف می‌زنید... برای رفت و آمد شما منعی وجود دارد یا نه؟

تا چند سال گذشته من در قرنطینه بودم، نه بیشتر. قرنطینه کردن در دهه هفتاد که رخوت اجتماعی گسترده بود میسر بود. به نظر می‌رسید مردم قلبی گم شده دارند و اعتقاد ندارند که تغییرات اجتماعی میسر است. آنها دیگر علاقه‌ای به زندگی عمومی نداشتند در حالی که زندگی اجتماعی واقعاً طاقت فرسا بود. آدم‌ها با کمترین ارتباط با یکدیگر به سوی خودشان رویگردان می‌شدند. دوره‌ای بود که جامعه از هم پاشیده شده بود. زمانی که هرکسی از دیگری جدا افتاده بود. من مشخصاً به این دلیل تنها ماندم چون جزء آن دسته از آدم‌ها بودم که در پی حمله اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۶۸، تا حدی به عنوان دشمن حکومت شناخته شدم. من نویسنده‌ای ممنوع شده بودم و هیچ جا به من کار نمی‌دادند...

بعد کم کم چیزها تغییر کرد. امروز، وضعیت اساساً متفاوت است. نه اینکه حزب یا رهبر حکومت، سیاستش را تغییر داده باشد آنها هنوز همانطور هستند. اما جامعه، جامعه تغییر کرده است. مردم شاید از خسته بودن، خسته هستند. آنها دوباره دارند از توی لاکشان بیرون می‌آیند، از تنهایی‌شان، چیزهایی که وابسته به زندگی عمومی است، دوباره در حال تغییر هستند. نسل جدید در حال رشد است. نسلی که ننگ حمله نیروهای شوروی را بر پیشانی ندارد. روندی رو به جلو در جریان است که به طور تدریجی اتفاق می‌افتد و البته خیلی مهم است. اما در مورد خودم باید بگویم که من می‌توانم از نزدیک این پیشرفت را پی بگیرم. چون چند بار بازداشت و زندانی شده‌ام. وقتی به زندان می‌روید به نحوی آگاهی‌تان از شرایط را هم با خودتان می‌برید. در نتیجه برای مدتی خارج از پیشرفت اتفاقات مایند و این خاطرات منجمد شده در ذهنتان باقی می‌ماند. بعد به یک‌باره از زندان بیرون می‌آیید. در این اوقات شما مشخصاً تغییراتی که در آن دوره وقفه، اتفاق افتاده را حس می‌کنید. در پایان هر دوره‌ای که در زندان بودم از پیشرفت‌های جدید تعجب کرده‌ام. هر بار جامعه زنده‌تر بود، بی‌حسی بیشتر پس رفته و آدم‌های بیشتری از خواب برخاسته بودند.

■آیا هیچ وقت از نوشتن دست برداشته اید؟

نمایش‌های من به مدت ۲۰ سال در چکسلواکی ممنوع بود اما من از نوشتن دست نکشیدم. نمی‌توان یک نویسنده را از نوشتن بازداشت. ماموریت او، نوشتن و حرف زدن حتی تحت سخت‌ترین شرایط است. بنابراین من به انتشار آثارم ادامه دادم. کجا؟ خارج از مرزها. به صورت پنهانی و زیرزمینی.

در اوایل دهه هفتاد دو فرهنگ متضاد در این کشور در مقابل هم وجود داشت. یکی از آنها رسمی و وابسته به قدرت، دیگری مستقل و پنهانی. پس از مدت کوتاهی، انتشار زیرزمینی کتاب‌ها به سرعت افزایش یافت. امروزه، چندین و چند مجله و روزنامه و همچنین صدها کتاب و حتی تعداد قابل توجهی ویدئو منتشر می‌شوند. در سال‌های اخیر در مرز جداکننده مرزها، شکاف‌هایی ایجاد شد. منطقه‌ای بین آنها گسترش پیدا کرد. منطقه‌ای که متعلق به هیچ کدام نیست و «ناحیه خاکستری» نامیده می‌شود. لقاحی متقابل بین فرهنگ‌های رسمی و مستقل انجام شده و آنها را به همدیگر نزدیک‌تر کرده است. هر کدام از آنها به این نتیجه رسیدند که هیچ انحصاری در مسئله فرهنگ وجود ندارد. این فشار درونی و آگاهی رو به رشد است که باعث نزدیکی و نه آزادسازی سیاست فرهنگی حاکمان شده است.

■از نظر شما نقش اجتماعی و سیاسی روشنفکران چیست؟

یک مشکل جدی پیش‌روی هر دو سیستم وجود دارد و آن تمرکزگرایی مفرط است. اینجا قدرت سیاسی، سطوح اقتصادی و منابع انرژی همه در یک دست قرار دارد. پس در واقع حکومت، یک کارفرمای انحصاری است، سازمان‌دهنده انحصاری زندگی اجتماعی. حکومت در این شرایط، هیولا است. در غرب، اگرچه به شکل‌های مختلف - تعدد فزاینده مسئولان، مجتمع‌های تولیدی چند شاخه- همان گرایش به مرکزگرایی مطلق را می‌بینید. نتیجه در هر دو طرف ناشناختگی زندگی به طور کل است اگرچه در مورد ما شوک آورتر به نظر می‌رسد. پیوندهای انسانی، ارتباطات بین یک نفر با کس دیگر در محیط کار، در زندگی اجتماعی، در شهرها و خانه‌ها دارد از بین می‌رود. هر فرد به دندانه‌ای در یک ماشین عظیم تبدیل می‌شود. او دارد همه مفهوم کار و وجودش را از دست می‌دهد. هر دو سیستم باید بتوانند با این پدیده که با احساسات انسانی در تعارض است مقابله کنند. هر کدام به روش خودش. وقتی این طور عمل کنند شاید راهی برای نزدیک‌تر شدن به هم پیدا کنند.

■در این زمان که نقطه عطفی به سوی آینده محسوب می‌شود آیا روشنفکران می‌توانند کاری برای تغییر مسیر اتفاقات انجام دهند؟

سرشت روشنفکران به گونه‌ای است که چندان قدرتی در زمینه‌های مشخص ندارند. آنها نمی‌توانند همچون سیاستمداران جهان را تغییر بدهند. حضور آنها در جهان به وسیله آنچه می‌گویند معنا پیدا می‌کند. روشنفکران با کلماتشان عمل می‌کنند. من مقاله‌ای نوشته‌ام با عنوان «قدرت فرد ناتوان» که در آن سعی کرده‌ام توضیح دهم که چطور یک کلمه درست- حتی وقتی توسط یک آدم تنها گفته می‌شود- در شرایطی مشخص از صفوفی از سربازان قدرتمندتر است.

کلمه، روشنگری می‌کند، آگاهی می‌آفریند و آزادی به ارمغان می‌آورد. کلمه، قدرت خودش را دارد. روشنفکران باید این قدرتشان را برای بهره‌وری از آن حفظ کنند. آنها نباید قدرت دیگری بخواهند. بگذارید آنها قدرت تغییرات سریع یا ساماندهی اجتماعی را به سیاستمداران واگذار کنند.

■فکر می‌کنید روشنفکران به چه منظور باید از قدرتشان استفاده کنند؟

در آستانه هزاره جدید گرانبهاترین ثروت که آدم‌ها به طور دسته جمعی بدون توجه به ملیتشان یا سیستمی که بر آنها حکومت می‌کند باید از آن محافظت و حمایت کنند، یک سری ویژگی‌های انسانی و ارزش‌های بنیادی است. و اول از همه تواضع، بسیاری از اتفاقات بی‌رحمانه‌ای که در پایان این هزاره تجربه کرده‌ایم، نظیر هیتلریسم، استالینیسم یا افراط پل پت نشانگر غرور و خودبینی گروه‌ها یا افراد و یا نخوت متعصبین و بی‌تعصب‌ها و جزم اندیشان، ایدئولوگ‌ها و آرمان‌گراها است غرور آدم‌هایی که فکر می‌کنند می‌دانند همه چیز چطور باید باشد، آدم‌هایی که فکر می‌کنند می‌توانند نظم چیزها را تعیین کنند. وقتی واقعیت مطابق نظریات آنها تحقق نمی‌یابد، آنها نظریاتشان را مطرح می‌کنند که منجر به اردوگاه‌ها، فجایع و جنگ‌های مهیب می‌شود. این فقدان تواضع در زمینه‌هایی غیر از حیطه سیاسی نیز می‌تواند ملاحظه شود. غرور، ریشه تمام بحران‌های زیست‌محیطی جهانی است: انسان مغرور، خواسته‌اش را از طبیعت طلب می‌کند، بدون اینکه قوانین و اسرار طبیعت را در نظر بگیرد. چیزهای زیادی درباره این موضوع می‌توانم بگویم... بیایید معنا و مفهوم چیزهایی مثل آزادی، عزت و عدالت را فراموش نکنیم. بیایید فروتن باشیم.

نگاهی به فیلم لئا پخش شده از سینما ماوراء

تلخی

مجتبی عبداللهی

فیلم لئا در واقع داستان تاثیر عواقب جنگ بر زندگی مردمانی است که همواره هزینه و خسارت جنگ طلبی و آتش افروزی حاکمان را داده‌اند. لئا دخترک کوچک از همان اول قربانی این محیط می‌شود و در اثر تجاوز به مادرش به طور نامشروع به دنیا می‌آید. در کشمکش بین پدر و مادرش باز او قربانی می‌شود و مادر را از دست می‌دهد (کشته می‌شود) و پدر را هم نیز (به حبس ابد محکوم می‌شود). دوران تنهایی لئا آغاز می‌شود، تنهایی‌ای که روح شاعرانه او را مخدوش و مصلوب می‌سازد و آرامش را از او دور می‌کند. این شوک بزرگ در روح و جسم نحیف و بیجان لئا می‌ماند و در ظاهر هم به شکل لکنت زبان شدید جلوه می‌کند. دایی لئا که سرپرستی او را دارد در برابر وسوسه پیشنهاد خرید او نمی‌تواند مقاومت کند و فشار اقتصادی ناشی از دوران بعد از جنگ و نبود رابطه عاطفی بین او و لئا سبب می‌شود تصمیم به فروش او بگیرد. لئا که در کودکی مانند یک گوسفند با او برخورد می‌شود (در صحنه کوتاه کردن موهایش شاهد این برخورد هستیم) در دوران جوانی همانند یک اسب به تعبیر پدرخوانده‌اش فروخته می‌شود تا داستان تراژیک زندگی‌اش پایانی نداشته باشد. او با نیت کار البته به زور همراه اشترلو می‌رود تا نوعی دیگر از محنتی که تمام عمر داشته را تجربه کند. اشترلو مردی به جا مانده از جنگ آنطور که خودش می‌گوید بیست سال خشونت و کشتار و سر و کار داشتن با گلوله سرد دیگر جایی برای لبخند و زیستن همانند بقیه آدم‌ها برایش باقی نمی‌گذارد و این از بخت سیاه لئاست که شباهتش به همسر اول اشترلو چنین سرنوشتی برایش به وجود آورده است. لئا این زن تنها به تمام معنا نمونه آدم‌هایی است که بدبخت به دنیا می‌آیند و هیچ انتخابی ندارند و قربانی شوم سرنوشت‌اند و تنها مرگ می‌تواند آرامش را به آنها هدیه کند. آموزه‌های اشترلو و دستاوردش از دوران جنگ خشونت و سنگدلی است که ارمغان او برای لئاست. صحنه‌های برخورد مستبدانه اشترلو با لئا و به خصوص بستن دستانش با دستبند به جا مانده از جنگ، بسیار دردآور و تاثیرگذار است. همین زنجیر است که لئا را به یاد کودکی شومش می‌اندازد و سیکل بسته‌ای که زندگی او را در این جهان تشکیل داده است. لئا که توسط پدرخوانده‌اش اغفال شده، وقتی متوجه منظور اشترلو می‌شود عدم رضایت خود را در ازدواج اجباری نشان می‌دهد و در واقع همانند مادرش مورد تجاوز دوباره قرار می‌گیرد. اصلاً فیلم درباره تجاوز است، تجاوز به صلح، تجاوز به حقوق افراد، تجاوز به آزادی آدمی، تجاوز به حق انتخاب و تجاوز به انسانیت. اما با وجود این وقتی اشترلو از خشونت جواب نمی‌گیرد و با پاییدن لئا متوجه ذوق شاعری او می‌شود و مهمتر از این پی به گذشته پر اندوه او می‌برد، درمی‌یابد که دردی مشترک بین آنها وجود دارد و آن هم قربانی بودن و گذشته سرشار از رنج است. اشترلو به تدریج از لئا تاثیر می‌پذیرد و نرم‌تر می‌شود چرا که او نیز دیگر از زندگی قبلی‌اش خسته شده و می‌خواهد نوعی دیگر از زیستن را تجربه نماید و احساس نیاز شدیدی به روح لطیف لئا می‌کند. لئا هم با دیدن عکس‌ها و دربه‌دری اشترلو در می‌یابد که خشونت او نه از روی خودخواهی که محیطی و به سبب عوامل خارجی بوده است. اشترلو توصیه‌های واندا، زن مترجم را گوش می‌کند و با خریدن دسته گل مورد علاقه لئا سعی دارد از راه عطوفت دل او را به دست آورد و خودش نیز تمرین عاطفه می‌کند. سفارش واندا مبنی بر اینکه: «وقتی زنی خندید در دستان شماست» راه اهلی کردن لئا را به او نشان می‌دهد. اشترلو به تدریج می‌فهمد که شاید بتوان با اهرم قدرت بر کسی احاطه یافت اما بر احساسات و فکر و اندیشه و عواطف او نمی‌توان مسلط شد. کم کم الفتی بین آنها درمی‌گیرد به طوری که دیگر حاضر نمی‌شود نزد پدرخوانده‌اش برگردد. لئا با وجود لکنت زبان سعی در ارتباط با محیط دارد چنانکه تمبر نشانه این ارتباط است. نورپردازی و رنگ‌های تیره و سرد به خصوص در فصل‌های آزار بدنی و تنبیه فیزیکی لئا به خوبی برملا کننده تلخی درون اوست. فیلمبرداری خوب فیلم به ویژه در اواخر آن انعکاس دهنده شادی و رهایی لئا است از غم‌های فراوانی که در سراسر زندگی‌اش داشته است و همین طور نوید دهنده و پیش زمینه رهایی کامل او از دنیایی است که برای او جز آوارگی و محنت نداشته است. صحنه کارگاهی که توسط اشترلو مرتب شده و آثار نقاشی لئا را به نمایش گذاشته دربرگیرنده لحظات شاد زندگی اوست که مسلماً زیاد ماندگار نخواهد بود. این نشاط موقتی برای لئا که به تراژدی خو کرده به نظر می‌رسد همانند سمی است که روح ظریف و حساس او نمی‌تواند چنین نوسانی را تحمل کند و شاید بدین خاطر است که در ادامه با اندک خوشی کنار ساحل دچار حمله مغزی می‌شود و به آرامش ابدی می‌رسد و اشترلو هم احساس و عاطفه از دست داده‌اش را بازمی‌یابد.

سینما در سیما

نگاهی به فیلم سینمایی «سیلورادو» به کارگردانی لارنس کاسدان

انسانی شایسته توجه و احترام

عبدالحسین حسام‌زاده

بازیگران: کوین کلاین، کوین کاستنر، جان گلن و... لارنس کاسدان یکی از معدود کارگردانانی است که پس از کنار رفتن بزرگان عرصه وسترن مانند جان فورد، هوارد هاکز، آنتونی مان و جورج استیونس، یکی از قابل اعتناترین فیلمسازان این ژانر از نیمه دوم دهه هشتاد تا زمان حاضر است. دو فیلم شاخص او در این زمینه، سیلورادو (۱۹۸۵) و وایات ارپ (۱۹۹۰) است. گرچه مدت زمان فیلم سیلورادو در اصل ۱۳۲ دقیقه است، اما متاسفانه نسخه‌ای که سه‌شنبه ۸۵/۲/۲۶ از شبکه دو پخش گردید، چیزی حدود ۹۰ دقیقه بود! تردیدی نیست که کسر ۴۲ دقیقه از این فیلم، می‌تواند بسیاری از قابلیت‌های آن را از نظر دور بدارد و روال منطقی داستان و حتی پیرنگ آن را مخدوش نماید. در هر حال به لحاظ ساختار و پرداخت نیز می‌توان سکانس‌های آن را حتی به طور انتزاعی مورد توجه و مداقه قرار داد. یکی از عناصر لاینفک گونه وسترن، عنصر اکشن است. در فیلم‌های فیلمسازان بزرگ همواره به این موضوع توجه خاصی مبذول شده است. مثلاً در فیلم ریوبراوو (۱۹۵۹) اثر معروف هوارد هاکز، سکانسی وجود دارد که طی آن دود (دین مارتین) که معاون کلانتر است، یکی از مردان شرور فیلم را که زخمی شده است تعقیب می‌کند. مرد شرور به کافه‌ای که کسی در آن حضور ندارد پناه می‌گیرد و دود با احتیاط وارد کافه می‌شود و متوجه می‌شود که قطرات خون از طبقه بالا به داخل لیوان چکه می‌کند. بدین ترتیب متوجه می‌شود که فرد شرور در طبقه بالا موضع گرفته است. دود ناگهان عقب گرد می‌کند و با شلیک گلوله به سمتی که قطرات خون از آنجا به داخل لیوان ریخته می‌شود، مرد شرور را هدف قرار می‌دهد و او از طبقه بالا به پایین سقوط می‌کند. این سکانس به قدری استادانه دکوپاژ و پرداخت شده است که تبدیل به یکی از سکانس‌های ماندگار و کلاسیک سینمای وسترن گردیده است. لارنس کاسدان در ارتباط با مقوله اکشن در چند سکانس فیلم به خوبی عمل کرده است. در سکانسی که دو نفر برای کشتن جک (کوین کاستنر) وارد کافه می‌شوند، او ابتدا خود را از نظر پنهان می‌کند. وقتی آن دو نفر که بدن‌های فیلم هستند از کافه خارج می‌شوند، هر کدام به یک سمت در ورودی کافه می‌روند. پس از این، جک از مخفی‌گاه خود خارج می‌شود و خود را به در ورودی کافه می‌رساند. او که مسلح به دو هفت‌تیر است، به شکلی بسیار سریع به دو سویی که مردان شرور قرار دارند شلیک می‌کند و آنها را از پای در می‌آورد. در این فیلم که از فیلم‌های اولیه کاستنر است، او را بسیار چالاک و سریع می‌بینیم. نقش‌آفرینی کاستنر در این فیلم، تداعی‌کننده ریکی نلسون در فیلم ریوبراوو است. در سکانس دیگری از فیلم سیلورادو، جان گلن توسط یکی از مردان شرور مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد. مرد شرور گلن را با اسب تعقیب می‌کند. گلن نیز که سوار اسب است، در محلی از شهر مخفی می‌شود. هنگامی که مرد شرور به نزدیکی او می‌آید، گلن که بدون اسلحه است، با اسب به گونه‌ای به او حمله می‌کند که او مورد اصابت لگد اسب قرار می‌گیرد و کشته می‌شود. همین‌طور نبرد نهایی فیلم که بین کلانتر خائن (برایان دنهی) و کوین کلاین که زمانی معاون او بود، بسیار خوب و به شیوه آثار کلاسیک برگزار می‌شود. آنچه فیلم سیلورادو را از بسیاری فیلم‌های وسترنی که در سال‌های اخیر ساخته شده‌اند متمایز می‌کند، بازی‌های خوب و پرداخت قابل قبول لارنس کاسدان است. زمانی بود که ژانر وسترن محبوب‌ترین ژانر سینمایی بود. اگر با دیدی علی‌نگر به این موضوع نظر افکنده شود، می‌بینیم که این امر بی‌علت نیست. اصولا این امری بدیهی است که هیچ معلولی بی‌علت نیست. اگر توجه و اقبال تماشاگران دهه‌های قبل را به نوع فیلم وسترن، معلول تلقی کنیم، بی‌گمان این امر را علتی موجب گشته است. قهرمانان فیلم‌های وسترن فیلمسازان بزرگ، مردانی شجاع و نجیب بودند که همواره در آغوش طبیعت بودند و طبیعت پاک و دشت‌های باشکوه بر سرشت و جان و جنم آنها اثر خاص خود را می‌گذاشت. به یاد بیاوریم شین (آلن لد) را در فیلم شین (۱۹۵۳) ساخته جورج استیونس با آن چهره نجیب که وقتی وارد مزرعه استوارت (وان هفلین) می‌شود، چه برخوردی با این دهقان و دشمنان او می‌کند. او خود را به خطر می‌اندازد و با دفع شر اشرار، همان‌گونه که چون سایه وارد زندگی این دهقان شده بود، به همان‌گونه از زندگی او خارج می‌شود. آیا چنین انسانی شایسته توجه و احترام نیست؟

گشایش مجدد خانه کوچک نمایش

پس از چند سال وقفه در اجرای عمومی با مساعدت مرکز هنرهای نمایشی خانه کوچک نمایش بازگشایی می‌شود. خانه کوچک نمایش که سال‌های متمادی میزبان بسیاری از فعالان امروز تئاتر بود و آثاری چون «بانو آئویی» و «چهار صندوق» بهرام بیضایی، «زاویه» غلامحسین ساعدی و... در آن روی صحنه رفته پس از گذشت چند سال وقفه و عدم فعالیت با مساعدت مرکز هنرهای نمایشی بازگشایی می‌شود.